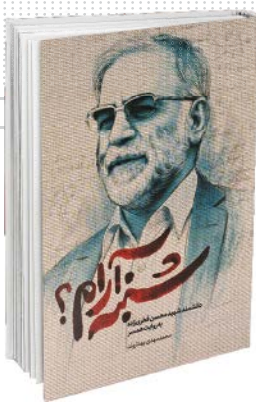


چند خط برای «شنبه» نوشته محمد مهدی بهداروند از انتشارات حماسه یاران

## عاشقانه فرشته و محسن



ما معمولاً راجع به آدم‌های دوربین‌گریز که قضا را کارهای بزرگ کرده و می‌کنند، کم شنیده‌ایم و کم می‌دانیم و محمد مهدی بهداروند خیلی دقیق و درست و نقطه‌زن رفته است سراغ روایت محسن از زبان همسرش و فرشته در «شنبه آرام» برای عشقش سنگ تمام گذاشته است و روایت دقیق و درست و موشکافانه‌ای از دانشمند شهیدمان گذاشته در برابر ما و صد البته که تماشای درست این آدم‌های بزرگ که تاریخ هر چند صد سال یک بار بار به دنیا آوردن شان رابه دوش می‌کشد، برای اولاد بنی آدم مفید است، آن سان که افتد و دانی.

نشر حماسه یاران، این بخت را داشته که زندگی و زمانه دانشمند شهیدمان را به قاب کلمات بیاورد و بزرگ‌تر، این که لحظه سخت ترور را انتقال بدن نیمه‌جان شهید را به بیمارستان و قاب سخت لحظه شهادت را کادر بگیرد و برود چند قدم بعد تر سر تابوت شهید وقتی در معراج شهدا همه سر شهیدمان جمع بودند و روضه به پا بود و قطرات اشک از چشمان شهیدمان می‌تراوید.

اسرائیل در آخرین شماره‌های نفس‌های شومش، صبح و ظهر و شام، روز و شب، شنبه تا شنبه، سیف و شتا و هر جا و همه جا، روی ریل رذالت و جنایت افتاده و ترور محسن فخری زاده یک پرده از هزار هزار جنایت اولاد ناخلف اسرائیل است. شهیدی که می‌گفت «هر چی من بیشتر کار کنم، نتانیاهو و ترامپ کمتر خواب راحت به چشم شون میاد...» و معنی حرفش وقتی فهمیده شد که بعد از ترورش نتانیاهو توبیت زد و برای صهیونیست هاشنبه خوبی آرزو کرد و از «شنبه آرام» در اسرائیل گفت: از شنبه بعد از محسن فخری زاده.

غافل از قاعده همیشگی و تاریخی غلبه خون بر شمشیر! کتاب را از علیرضا ملکی، مدیر مجموعه قدرتمند «کتاب‌رسان» هدیه گرفتم. در خلال سفری که بهمن ماه ۱۴۰۲ یک سر رفته بودم مشهد.



## فصول و صفحات

## اول کتاب «شنبه

## آرام» روایت

## ثابت و مشابهی

## است از زندگی

## پاسدارهای

## پنجاه و هفتی

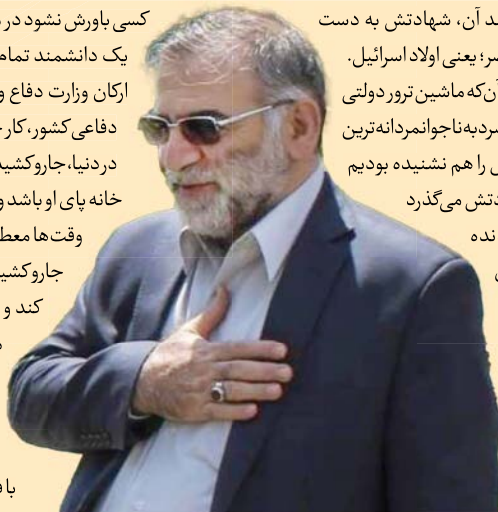
## که زندگی شان را

## وقف کشور

## و مردم کردند

شدند که امام روبه‌روی شان گشود.

فصول و صفحات اول کتاب «شنبه آرام» روایت ثابت و مشابهی است از زندگی پاسدارهای پنجاه و هفتی که زندگی شان را وقف کشور و مردم کردند و اولویت شان رسیدن به آرمانی بود که برای رسیدن به آن، رفته بودند سپاه. خصوصاً رفت و برگشت‌های محسن جوان به ارومیه و سال‌های سخت و ناامن دهه ۶۰ در شمال غرب کشور. فصول اول کتاب، یک نوستالژی تمام عیار است از عاشقانه جاری بین فرشته و محسن و خواننده غوطه می‌خورد در صفای تماشای زندگی‌ای که حسرت امروز خیلی‌های مان است و قصه وقتی جالب می‌شود که عاشقانه جاری میان او و همسرش در دهه ۶۰ و در خلال سال‌های جنگ، در دهه سازندگی و دهه‌های بعدی که شاهد آلودگی خیلی از جوان‌های آرمانگرای دهه پنجاهی به دنیا و دلار و کار و رانت بودیم، گم و گم نمی‌شود و حتی بیشتر و پررنگ‌تر می‌شود و شاید کسی باورش نشود در مقیاس محسن فخری زاده که یک دانشمند تمام عیار منحصر به فردی بود و از ارکان وزارت دفاع و از اساتید مبرز دانشگاه‌های دفاعی کشور، کارخانه بکند و تا روز آخر ماندنش در دنیا، جارو کشیدن و خیلی کارهای ریز و درشت خانه پای او باشد و عجیب‌تر این که راننده خیلی وقت‌ها معطل می‌ماند تا سردار کارش را جارو کشیدن را - تمام کند و لباس عوض کند و بیاید بروند جلسه؛ مزیتی که من یکی از آن محروم و شاید از دلایلی که باعث بهشتی شدن محسن شد، زیست عاشقانه‌ای است که در خانه با فرشته‌اش داشت و دارد!



حسین شرفخاندلو

نویسنده

فکر کن در دنیای پیچیده امروز که رسانه تقریباً بر همه اسباب و ابزارهای قدیمی و جدید غلبه پیدا کرده و پیر و جوان و خرد و کلان، همه و همه دنبال ثبت و ارسال و دیده شدن عکس و تفضیلات شان در هر جا که جادارد و می‌شود هستند، کسی پیدا شود که شرط اول حضورش در جمعی، دیده نشدن و نبودن دوربین و منتشر نشدن عکس و تفضیلاتش باشد و یک عمر این‌سان زندگی کند و در دنیای گیگ‌ها و هارد‌های متراکم پر از عکس‌های خانوادگی، تقریباً هیچ عکسی از او به جانمانده باشد و قضا را یک بار در یکی از دیدارهای عمومی عکسش لو برود و همان یک قطعه عکس بشود سرخ رسیدن سرویس جاسوسی صهیونیست‌ها به او و پشت‌بند آن، شهادتش به دست شقی‌ترین انسان‌های معاصر؛ یعنی اولاد اسرائیل. محسن فخری زاده که تا قبل از آن که ماشین ترور دولتی اسرائیل او را در مسیر تهران به آبسرد به نا جوانمردانه‌ترین شیوه شهید کند، حتی اسمش را هم نشنیده بودیم و حتی امروز که سال‌ها از شهادتش می‌گذرد

کسی دقیقاً نمی‌داند چرخ‌دنده

اصلی کدام یک از پروژه‌های

ریز و درشت دفاعی بود، کسی

بود مثل هزار هزار جوان

دیگری که سال‌های آخر دهه

۵۰ خورشیدی سده گذشته،

بال شان به پیر امام گرفت و

سیم‌رغ شده و راهی مسیری

دره‌بین

## يك نفر و چند کتاب خاطرات!



علی نورآبادی

نویسنده

در دومین روز نمایشگاه، سری به بخش عمومی در شبستان مصلی زدم و چند کتاب در حوزه دفاع مقدس خریدم. یکی از پدیده‌های عجیبی که در این حوزه متوجه شدم، انتشار چند کتاب از خاطرات یک نفر با اسامی مختلف و از سوی ناشران مختلف بود. چند نمونه ذکر می‌شود:

- کتاب آهنگران (خاطرات حاج صادق آهنگران) یک جلدی، انتشارات یا زهر- کتاب آهنگران (خاطرات حاج صادق آهنگران) دو جلدی، انتشارات یا زهر- تاریخ شفاهی آهنگران (خاطرات حاج صادق آهنگران)، محمد مهدی بهداروند، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس - حماسه خوان خمینی (خاطرات حاج صادق آهنگران) محمد مهدی بهداروند، انتشارات جمکران

- خاطرات شفاهی حسین علایی، (خاطرات سردار حسین علایی)، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس - پسر آشیخ محمود (خاطرات سردار حسین علایی)، انتشارات ایران - حسام (خاطرات امیر سید حسام هاشمی)، انتشارات ایران سبز، سال ۱۴۰۰ - سفر به روزهای جنگ (خاطرات امیر سید حسام هاشمی)، انتشارات خط مقدم، سال ۱۴۰۱ از این نمونه‌های تکراری باز هم می‌شود ذکر کرد. شما به عنوان یک خواننده و مخاطب اگر این تعدد کتاب‌ها از یک نفر را ببینید چه فکری می‌کنید؟ بر فرض اگر بخواهید یکی را بخرید چه می‌کنید؟ اسم این را چه می‌شود گذاشت؟ آسان‌گیری

این مسأله فقط وقتی روشن می‌شود که هر چهار کتاب را بخوانیم. قطعاً خوانندگان و مخاطبان نه آن قدر پول دارند که هر چهار کتاب را بخرند، نه آن قدر فرصت دارند که هر چهار اثر را بخوانند و نه جایی برای نگهداری هر چهار کتاب دارند. ۳ از جمله دلایل این آشفتگی هاد را آثار حوزه دفاع مقدس آن است که فروش کتاب‌ها اصلاً برای ناشر و نویسنده و دیگران مهم نیست، چون بسیاری از این آثار در نهادهای دولتی یا با بودجه‌های دولتی و خلاصه با پول مفت دولتی منتشر می‌شود و کسی غم پول و بازگشت سرمایه و فروش و این چیزها را نمی‌خورد.

۴ این آشفتگی‌ها جز سردرگمی و حیرت برای خوانندگان و مردم ثمری ندارد. کاش! انتشار خاطرات و تاریخ شفاهی را این قدر آسان نمی‌گرفتیم. اگر می‌خواهیم کتاب خاطراتی منتشر کنیم یک بار و یک جا و به صورت صحیح و اصولی منتشر کنیم. انتشار خاطرات دوران دفاع مقدس، امر ضروری و لازمی است اما چگونه خاطرات نوشتن و جنگ را درست و صحیح روایت کردن از آن مهم‌تر و ضروری‌تر است.



## اگر می‌خواهیم

## کتاب خاطراتی

## منتشر کنیم

## یک بار و یک جا

## و به صورت صحیح

## و اصولی

## منتشر کنیم

بیش از حد تاریخ شفاهی، انتشار بی حساب و کتاب خاطرات جنگ، آشفتگی در حوزه دفاع مقدس یا آشفتگی در حوزه نشر یا ... یعنی انتشار خاطرات و تاریخ شفاهی این قدر راحت و آسان شده است؟ واقعیت آن است تدوین تاریخ شفاهی آسان نیست ما آسانش گرفتیم. به هر حال ذکر چند نکته در این باره شاید تلنگری باشد برای این که مسأله را جدی‌تر بگیریم:

۱ قبل از هر چیز، دیدن تعدد این کتاب‌ها صورت خوشی ندارد. چون اولین چیزی که به ذهن می‌رسد این است که چرا چهار یا دو کتاب؟ مگر حاج صادق، سردار علایی و امیر هاشمی چند جا و چند بار خاطرات شان را بیان کردند؟ و چرا باید چنین باشد؟

۲ فرض کنید که یک نفر بخواهد خاطرات حاج صادق آهنگران را بخواند؛ کدام یک از این کتاب‌ها را بخرد؟ این کتاب‌ها چه تفاوتی با هم دارند؟ کدام یک از اینها بهتر است؟

